

Emancipation

رهایش رهایی

رهایش و دشمنانش

چالش‌های پیش‌روی امر رهایی

اِمَنَسِیاسیون^۱ رهایی یا **رهایش** نام و نشان مبارزه‌ای است که امروزه باید در پیش‌گیریم. این مفهوم را ما به جای مقوله «چپ» که دیگر ناشناس و تُهی از معنا شده است به کار می‌بریم. امر رهایی اما تنها یک آرمان، آرزو و هدف برای آینده‌ای نامعلوم نیست بلکه پیکاری است که **از هم اکنون و در هر جا** باید انجام پذیرد. رهایش، چون نظریه و عمل، در نفی سوسیالیسم‌های تا کنونی، **شکل زندگی و گونه فعالیت** دیگری را پی می‌گیرد: در آزادی، برابری و خودمختاری. اِمَنَسِیاسیون، در یک کلام، جدالی است برای هم‌زیستی مشترک بشری علیه سلطه، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، با حفظ بسیارگونگی و تک‌بودی^۲ انسان‌ها. امروزه اما، در دنیای پُر تضاد و تَنیش کنونی، با جهانی‌شدن^۳ غیردموکراتیک و سلطه‌گرانه، رهایی‌خواهی در برابر چالش‌هایی سخت قرار دارد. نیروهایی بزرگ و سلطه‌گر چون سرمایه‌داری، پوپولیسم، توتالیتریزم، ناسیونالیسم و دین‌سالاری کمر به نابودی‌اش بسته‌اند. در رویارویی با این‌ها، تنها از راه پیش نهادن نظریه و عمل اثباتی و ایجابی است که اِمَنَسِیاسیون می‌تواند نام دیگر فرایند پایان‌ناپذیر «دگرگون‌شدن انقلابی» باشد.

۱- رهایش یا گُستست از دو گونه سوسیالیسم

رهایش، ابتدا، به معنای نقد و نفی سوسیالیسم‌های توتالیتر و فرمیست و میراث فاجعه‌بار آن‌ها ست. گُستست، در درجه‌ی اول، از سوسیالیسم توتالیتر است، که در پی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه در این کشور برقرار شد و در بخشی از جهان زیر نام سوسیالیسم و کمونیسم توسعه یافت و سرانجام پس از هفتاد سال در پایان سده گذشته فرو پاشید. گُستست، همچنین، از سوسیالیسم فرمیست است، که زیر عنوان سوسیال‌دموکراسی یا به طور کلی چپ، مدیریت اقتصادی - اجتماعی نظام سرمایه‌داری و نابرابری‌هایش را به دست می‌گیرد. گُستست از این سوسیالیسم‌ها، تنها از راه رد کامل و رادیکال مشخصات اصلی آن‌هاست که می‌تواند به گونه‌ای واقعی انجام پذیرد. ویژگی‌های اصلی این دو سوسیالیسم تاریخی را برشماریم.

شاخص‌های اصلی سوسیالیسم توتالتر، در خطوط کلی، عبارتند از: استقرار سرمایه‌داری دولتی؛ قدر قدرتی دولت؛ دیکتاتوری تک‌حزبی؛ سازماندهی انضباطی - ایدئولوژیکی توده؛ لغو آزادی و دموکراسی؛ سرکوب پلیسی و امنیتی؛ نظامی‌گری و هژمونی‌طلبی جهانی.

ویژگی‌های اصلی سوسیال‌دموکراسی در چند کلمه چنین‌اند: مدیریت سرمایه‌داری از راه پیمان همکاری بین دولت، سرمایه‌داری خصوصی و سندیکاها؛ حفظ نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی؛ تولیدگرایی و رشد نامحدود؛ جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه و غیر دموکراتیک.

اگر گسست از سوسیالیسم‌های نام‌برده در بالا و به طور کلی از چپ سنتی پیش‌شرطی اساسی و ضروری برای مبارزه در راه ایمانسیپاسیون است، این امر اما به هیچ رو کافی نیست، چون تنها یک عمل نفی‌گرایانه است و نه ایجاد. در حقیقت رهایی‌خواهی باید خود را به گونه‌ای ایجابی و اثباتی تبیین کند تا بتواند به نیرویی مادی و معنوی تبدیل شود.

۲- ایمانسیپاسیون یا رهایی از سلطه

جنبش رهایی‌خواهانه، در جهان کنونی، جنبشی اجتماعی و سیاسی، نظری و عملی، برای رهایی از سه سلطه‌ی اساسی دوران ما یعنی سرمایه‌داری، دولت^۴ و مالکیت است. رهایی از همه گونه سلطه‌ها بر طبیعت و بر انسان‌ها که جزئی از طبیعت‌اند. این همه اما برای ایجاد یک شکل زندگی مشترک، مشارکتی و مکفی، در نفی کار مزدبَری، تولیدگرایی و رشد نامحدود، در آزادی، برابری و خودمختاری و سرانجام در همزیستی با طبیعت و حفاظت از زیست‌بوم. امروزه سلطه‌ی سرمایه‌داری، دولت و مالکیت، در شکل‌های گوناگون تاریخی و کنونی آن چون لیبرالیسم، تئو لیبرالیسم، سوسیالیسم دولتی و غیره، همه‌ی ارکان حیات انسان‌ها را فرا گرفته است: کار، آموزش، بهداشت، فرهنگ، بازنشستگی، امنیت، بیمه، فراغت، تفریح و غیره که با وام‌گیری از میشل فوکو، «زیست‌سیاسی»^۵ می‌نامیم. این زمینه‌ها، در کلیت خود، زیر هدایت و آمریت تام و تمام سیستم مزدبَری، تولیدگرایی، سودآوری و کالاگرایی قرار گرفته‌اند. این سلطه‌ها، با سلب خودمختاری و خودگردانی انسان‌ها در آزادی و برابری، مانع اساسی بهزیستی آن‌ها و شکوفا شدن توانایی‌های‌شان می‌شوند.

ایمانسیپاسیون در نفی بینش قدرت‌طلبانه و هیپرارشیک از سیاست و مناسبات اجتماعی تبیین می‌شود و عمل می‌کند. یعنی در گسست از «سیاست واقعاً موجود» که مسأله‌ی اصلی‌اش قدرت، دولت، حکومت و حاکمیت^۶ است، که هدفش همواره باز تولید ساختار دولت و حاکمیت با هر نام و رسمی است: «حاکمیت ملی»، «حاکمیت مردمی» و غیره. قدرت و حاکمیتی که ناگزیر تمرکزگرا، اقتدارگرا و سلطه‌گر بر انسان است. رهاییش به طور اساسی و جوهرین تنها می‌تواند ضد قدرت و حاکمیت باشد. به این معنا که قدرت و دولت را نه برای تسخیر، تحکیم و یا تقسیم و ترمیم، بلکه تنها از برای **زوال‌شان** موضوع کار نظری و عملی خود در مبارزه قرار می‌دهد.

امر رهایی، با رد اشکال منسوخ تحزب سنتی، که تا کنون در نمونه‌ی حزب - دولت برای رهبری و مدیریت سیستم‌ها عمل کرده و هم‌چنان می‌کند، در تکاپوی اختراع و ابداع شکل‌های نوینی از هم‌بستگی و مشارکت در خودمختاری، خودسازماندهی و خودگردانی است. در شکل‌هایی جنبشی، افقی، شبکه‌ای، انجمنی، گُمونی و غیر سلسله‌مراتبی. شکل نوین سازماندهی امروزه دارای چنان ساختاری باید باشد که شرایط مشارکت افراد و فعالان را به گونه‌ای برابانه در آزادی دخالت‌گری نظری و عملی و در تصمیم‌گیری همگانی، با حفظ اختلاف‌ها، تضادها و تکبودی‌های‌شان فراهم سازد. این شکل‌های جدید سازماندهی، در حد شناخت کنونی ما، به گونه‌ای باید ایجاد شوند که به افراد و گرایش‌های مختلف امکان ایفای نقش خود به منزله‌ی کنشگران، دخالت‌گران و تصمیم‌گیرندگان مستقیم را بدهند. این همه، بدون واسطه و در شرایطی آزاد، برابر، دموکراتیک و بدون سلسله‌مراتب تشکیلاتی و بوروکراتیک. این گونه اشکال را خود شرکت‌کنندگان در جنبش‌های اجتماعی به‌وجود می‌آورند: از راه مشارکت، گفتگو، انجمن، مجمع عمومی و ایجاد مستقیم تشکل‌هایی مستقل از قدرت‌ها، نهادهای رسمی، دولت و احزاب.

از نگاه رهایی‌خواهی، «مردم» (People, People)، چون پدیداری یکتا و یگانه، بلوکی واحد و منسجم، وجود ندارد و هر گز وجود نداشته است. همواره جمع انسان‌ها در فردیت‌های‌شان وجود دارند که بسیاران multitude می‌نامیم (مقوله‌ای برگرفته از نظریه‌ی تونی یگری و مایکل هاردت، که ابتدا ماکیاوول و اسپینوزا به کار برده‌اند). بسیاران، در

تکبودی و چندگانگی، اشتراک‌ها و اختلاف‌ها، اتحادها و تضادها، با هم در یک جا زندگی و فعالیت می‌کنند و در زمانی معین، در **لحظه‌هایی**، در جریان تنش‌های اجتماعی، در متن **رخداد^۷** که وضع موجود را دگرگون می‌سازد، دست به مقاومت و مبارزه برای خواست‌هایی مشترک می‌زنند و در این راه هم‌سو و هم‌گرا می‌شوند. در این لحظه‌های جنبشی **ویژه و نادر** است که بخش به پا خاسته‌ی جامعه برای تحقق اهدافی مشترک علیه سلطه‌ی حاکمان متحد می‌شود. اما این اتحاد آن‌ها چون تنی واحد همواره زودگذر و ناپایدار است و پس از پایان آزمون مشترک فرو می‌پاشد.

رهایش مدافع دموکراسی مستقیم یعنی مداخله‌ی بی‌واسطه‌ی مردمان در «امر عمومی» Res publica یا جمهور است. خواهان دموکراسی حقیقی است، که با «دموکراسی نمایندگی» در «دموکراسی‌های واقعاً موجود» کنونی در جهان متفاوت است. در نهایت هوادار «دموکراسی علیه دولت» است (فرمول مارکس در نقد فلسفه‌ی حق هگل). چنین امری، یعنی دموکراسی ضد دولت، از فرایند مبارزه برای دخالت‌گریِ رادیکال، از روند مبارزه‌ی هر چه گسترده‌تر و مستقیم‌ترِ مردمان در تکبودی و چندگانگی‌شان می‌گذرد؛ مشارکت آزادانه، داوطلبانه و برابری انسان‌ها در امور خود؛ اعمال شیوه و روش خودگردانی و خودمدیریتی؛ دخالت‌گری و کنترل از پائین در همه‌ی امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، زیست‌بومی، فرهنگی... توسط شهروندان و مردمان در مناطق و مکان‌های مختلف، به گونه‌های غیر متمرکز، خودمختار یا فدراتیو. در این میان، دخالت‌گریِ جمعی، مشارکتی و مستقیم انسان‌ها در امور، «نماینده‌ی» یا «واگذار» نمی‌شود. **امانسیپاسیون** که به «امر عمومی» (جمهوریت) و دموکراسی مشارکتی و مستقیم (دموس‌کراسی) یونانی که «**توانمندیِ مردمان**» می‌نامیم) باور دارد و بر آن‌ها متکی است، در عین حال با دخالت دین در سیاست، با دین‌سالاری (تئوکراسی) و به طور کلی با هر گونه سلطه‌ی قدرت‌های برین چون مذهب ناسازگاری مطلق دارد. در رهایی از سلطه‌ی معنوی و سیاسی دین، مذهب و دین‌سالاری، لائیسیته چون نظریه و عمل «جدایی دولت و دین»، بخشی از فرایند امانسیپاسیون را تشکیل می‌دهد.

از نگاه امانسیپاسیون، دموکراسی، بدین سان، در حکومت، دولت، مجلس، نهادهای رسمی، انتخابات و از این دست تعریف نمی‌شود. دموکراسی رهایی‌خواهانه یعنی تلاش و پیکار انسان‌ها در بسپارگونگی‌شان، در اختلاف‌ها و تضادهای شان - که به رسمیت شناخته می‌شوند - برای رهایی از سلطه‌ها. این رهایی تنها می‌تواند امر خود آن‌ها، به دست آن‌ها و برای آن‌ها باشد. دموکراسی در معنای اداره‌ی امور خود توسط خود و برای خود به گونه‌ای مستقیم و بلاواسطه، فرایند بی‌پایانی است که همواره مرزهای ساختگی و قانونی «دموکراسی نمایندگی» را به سوی دموکراسی هر چه مشارکتی‌تر، کامل‌تر و گسترده‌تر در هم می‌نوردد. این آن چیزی است که ما «دموکراتیزاسیون دموکراسی» می‌نامیم.

از نگاه سیاست رهایی، تئوری‌های مارکسیستی انقلاب بر اساس تعیین طبقه کارگر و حزب آن چون سوژه‌ی تاریخی انقلابی در راستای ماتریالیسم تاریخی یک‌خطی و جزمی، مردود و منسوخ می‌باشند. مارکسیسم کلاسیک، سوژه‌ی انقلابی را در مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و به‌طور مشخص در طبقه کارگر صنعتی و حزب آن تبیین می‌کند. امروزه اما، با تغییرات ساختاری و تکنیکی در تولید و کار (نیروهای مولده)، با گسترش فزاینده کار غیرمادی^۸ (ایده‌ی برگرفته از یگری) و در نتیجه با ورود اقشار اجتماعی بیش از پیش جدید و گوناگون، که زیر سلطه‌ی زیست‌سیاست سرمایه‌دارانه به میدان مبارزه‌ی ضدسیستمی روی می‌آورند... سوژه‌ی انقلابی در شکل مردم واحد یا طبقه به وجود نخواهد آمد. به طور کلی باید تئوری «سوژه» (سوژه انقلابی، تاریخی و از پیش تعیین شده) را کنار گذاشت. گفتیم که امروزه ما با بسیاریان، با ویژگی‌های‌شان رو به رو هستیم. مهم‌تر از همه این است که نیروهای اجتماعی دگرگون‌سازِ امروزی تنها و تنها در جریان فرایند مبارزه و عمل برای تغییرات انقلابی، یعنی در جریان «رخداد» اتفاقی و غیر قابل پیش‌بینی، شکل می‌گیرند. این نیروها واحد و همگون نیستند و از پیش بنا بر تعیینات اقتصادی، طبقاتی، تاریخی و غیره مشخص و معین نمی‌شوند. به طور خلاصه، این پرسش که نیروهای اجتماعی انقلابی کیانند، چگونه و با کدام خود - سازماندهی جنبشی، مشارکتی و دموکراتیک شکل می‌گیرند، پاسخ خود را تنها در فرایند خود عمل مبارزاتی رهایی‌خواهانه کسب خواهد کرد.

۳- رهایش و دشمنانش

جنبش رهایی‌خواهی باید امروزه در چهار جبهه علیه توتالیتراریسم، پوپولیسم، ناسیونالیسم و دین‌سالاری مبارزه‌ی خود را به پیش برد. این جریان‌های سلطه‌گر سیاسی-ایدئولوژیکی، در جهان سرمایه‌داری آشفته و پر تضاد کنونی ما،

به شدت رو به رشد و گسترش‌اند. تنها کافی‌ست نگاهی بی‌اندازیم به نمونه‌های پوپولیسم در آمریکا و اروپا، توتالیتراریسم در چین، ناسیونالیسم در بسیاری از مناطق آسیا و آفریقا و سرانجام به گسترش جهانی دین‌سالاری و بنیادگرایی اسلامی که جمهوری اسلامی ایران تنها یک مورد آن است. این‌ها همه امروزه چالش‌های پیش‌روی راه امان‌سیاسیون را تشکیل می‌دهند. در زیر، شناسه‌ها و ویژگی‌های هر یک را در خطوط کلی برمی‌شماریم.

توتالیتراریسم

آن گونه که در آلمان نازی، ایتالیای فاشیست و اتحاد شوروی سوسیالیستی و نمونه‌های مشابه دیگر در جهان مشاهده کرده‌ایم و امروزه نیز در چین و برخی دیکتاتوری‌ها مشاهده می‌کنیم، بنا بر دریافتی که هاتا ارنست از آن به دست داده است^۹، توتالیتراریسم را در شش ویژگی می‌توان از یک دیکتاتوری کلاسیک تمیز داد.

۱- وجود توده‌ای انبوه و سلطه‌پذیر که در یک شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تاریخی و خاص، خارج از شکل‌های کلاسیک و در قالب‌هایی جدید توسط گروه حاکمیت سازماندهی می‌شود، آلت دست قرار می‌گیرد و به پایگاه اجتماعی سیستم تبدیل می‌گردد.

۲- اقتدار مطلق یک پیشوای کل و خطاناپذیر در شکل رهبر فرهمند و یا حزب واحد.

۳- سلطه‌ی یک ایدئولوژی دولتی، تمام‌خواه، فراگیر، همه جا حاضر و بسیج‌کننده‌ی توده، که شاخص اصلی‌اش، سویه‌ی پیامبرانه و نجات‌بخش بر پایه‌ی اطلاعات و تبلیغات عوام‌فریبانه، کاذب و توطئه‌گرانه است.

۴- کاربُرد قهر و خشونت رادیکال نسبت به مردم، اقلیت‌ها و هر مخالف واقعی یا بالقوه. ترور دولتی که از سوی پلیس مخفی، گروه‌های شبهه نظامی... اعمال می‌شود.

۵- نیروی کنترل و انتظامی که در تمام پهنه‌های مختلف زندگی اجتماعی و انسانی، خصوصی و عمومی، حرفه‌ای و غیره عمل می‌کند. زیر پا نهادن کامل حقوق بشر، نبود پلورالیسم و سرکوب جامعه‌ی مدنی.

۶- نظامی‌گری، جنگ‌افروزی و تجاوزگری. هژمونی‌طلبی منطقه‌ای و جهانی.

امان‌سیاسیون چون امر رهایی‌خواهانه از هر گونه سلطه و تمامیت‌خواهی، تضادی آشفتنی‌ناپذیر با توتالیتراریسم دارد.

پوپولیسم

پوپولیسم، امروزه، یکی از جریان‌های اصلی سیاسی و انحرافی جهان ما را تشکیل می‌دهد. چون روندی نظری و عملی، چون سیستمی سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی، پوپولیسم توانسته است در بستر رشد بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های دنیای سرمایه‌داری از یک‌سو و بحران عمومی «دموکراسی نمایندگی» از سوی دیگر، رشد و نمو بی‌سابقه پیدا کند.

پوپولیسم چون سبکی سیاسی، امروزه، در سراسر جهان، از غرب تا شرق، از شمال تا جنوب، راهنمای عملی پاره‌ای حزب‌ها، جریان‌ها و جنبش‌هایی کمابیش بزرگ شده است. با ستم و سلطه‌ی سرمایه‌داری جهانی، با افول احزاب راست و چپ سنتی و به‌ویژه با فروکش سیستم‌های آترناتیوی چون سوسیالیسم و سرانجام با رشد جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی که شوربختانه تا کنون موفق به بنیان‌بندی ایجابی و اثباتی و به واقع دموکراتیک و رهایی‌خواهانه برای تغییر رادیکال وضع موجود نشده‌اند، امروزه ما با برآمدن جریان‌هایی رو به رو می‌باشیم که زیر پرچم «بیرون کردن دشمنان مردم»، «دفاع از پائینی‌ها علیه بالایی‌ها»، تقدیس «مردم» و تبلیغ کیش لیدری که صاحب تنها حقیقت مطلق است... وارد صحنه‌ی سیاسی برای استقرار سلطه‌ای جدید به جای سلطه‌ی موجود می‌شوند.

پوپولیسم، در هر گونه‌ی آن، چه راست افراطی یا چپ رادیکال، راه توتالیتراریسم، ناسیونالیسم و به طور کلی اقتدارگرایی و خودکامگی فردی یا گروهی را به نام «حکومت مردم»، «حاکمیت توده» و از این دست هموار می‌سازد. پوپولیسم پاسخی ساده‌گرایانه، عوام‌فریبانه و گمراه‌کننده به مشکلات فراوان و بغرنج اجتماعی، اقتصادی و سیاسی امروز جهان می‌دهد.

پوپولیسم چپ، که کمتر مورد تأمل قرار گرفته است، از درون چپ سنتی و ضدسرمایه‌داری برمی‌خیزد. این پوپولیسم، با گفتمانی ضدسیستمی و در پشتیبانی از خواست‌های «مردم» در برابر الیگارشی، با نفی احزاب سنتی و با مبارزه علیه نفو لیب‌رالیسم، عمل می‌کند. از این رو، مقابله با آن از موضع سیاست رهایی بسی دشوار تر است تا با

پوپولیسم راست افراطی که جنبه‌های فراوان نژادپرستانه و فاشیستی دارد. با این همه، بیش از پیش امروزه مشاهده می‌کنیم که کمتر مانعی پوپولیسم چپ را از پوپولیسم راست جدا می‌سازد و این دو جریان می‌توانند برای رسیدن به قدرت و اعمال سلطه‌ای جدید به نام «مردم»، با هم کنار آیند.

پوپولیسم از این رو، و از آن جا که پاره‌ای از مفهوم‌ها و مقوله‌های امانسپاسیون، دموکراسی مستقیم، برابری و غیره را می‌زباید و در خدمت هدف‌های سلطه‌گرانه‌ی خود قرار می‌دهد، امروزه تبدیل به چالشی بزرگ برای تئوری و عمل رهایی‌خواهی شده است. در زیر، به منزله‌ی تعریفی از پوپولیسم، شش ویژگی اصلی آن را برمی‌شماریم.

۱- سبک سیاست‌ورزی ویژه‌ای که «مردم» را به طور مستقیم و بدون واسطه مورد خطاب خود قرار می‌دهد: فراسوی نمایندگان انتخابی، احزاب، سندیکاها، انجمن‌ها و نهادها. این شیوه همراه است با کیش و تقدیس «مردم» و «مردم‌گرایی»، از راه فرمول‌هایی چون «حاکمیت مردم»، «فرهنگ مردم»، «منافع مردم»، «اقتصاد مردم»، «انقلاب مردم»، «مردم چه می‌خواهند» و از این دست. گویی «مردم» یکدست و لیدر پوپولیست سخنگوی او است. در گونه‌ای از پوپولیسم، این روش سیاسی - ایدئولوژیکی خصلتی ناسیونالیستی پیدا می‌کند و از این رو ست که در این حالت از «ناسیونال - پوپولیسم» نیز سخن رانده می‌شود. و این در حالی‌ست که در گفتمان پوپولیستی چپ، اصطلاحات «مردم» و «مردمی» همان نقش تقدس‌گونه و برینی را بازی می‌کنند که «پرولتاریا» و «پرولتری» در ایدئولوژی چپ سنتی و مارکسیسم کلاسیک بر عهده دارند.

۲- نقش بی‌اندازه اساسی و تعیین‌کننده‌ی وجود راهبر یا لیدر فرهمند با حضوری فراگیر در صحنه‌ی سیاسی و با برخورداری از توانائی بالا در کاربرد فن سخنوری، عوام‌فریبی، سازماندهی و بسیج توده.

۳- ایدئولوژی و تبلیغات پیامبرانه، مسیحایی^{۱۰}، نجات‌بخشانه، فرجام‌شناسیک و دوگانه‌انگار (مانویستی).

۴- اشغال جای خالی سوژه انقلابی و تاریخی توسط «مردمی» که باید «ایجاد» و «ساخته» شود. خواست‌های گوناگون و متفاوت آن‌ها باید به «خواستی» واحد و مشترک درآید، در راستای اهداف اقتدارگرانه‌ی تشکیلاتی که زیر فرمان و کنترل مطلق لیدر باید عمل کند. از این نگاه به سیاست و سیاست‌ورزی بر مبنای نقش برتر و برین لیدر و رهبری او بر تشکیلات و جامعه، تفاوتی چندان میان پوپولیسم و توتالیتراریسم وجود ندارد.

۵- گفتمانی «ضدسیستمی» که سیاست‌مداران حکومتی سابق و کنونی، نمایندگان مجلس، نهادها، نخبگان، روشنفکران، رسانه‌ها و مطبوعات را به عنوان دشمنان «مردم» و مسئولان شوربختی‌شان، مورد هدف و ستیز خود قرار می‌دهد.

۶- گفتمانی ملی‌گرا (ناسیونالیستی) و هویت‌گرا در ضدیت با جهانی شدن و جهان‌روایی.

با توجه به ویژگی‌هایی که برشمردیم، نظریه و عملکرد پوپولیسم، از هر سوپی که بنگریم، چه در شکل راست افراطی یا چپ رادیکال، تضادی بنیادین با نظریه و عملکرد رهایی‌خواهانه دارند.

ناسیونالیسم

ناسیونالیسم، سیستمی ایدئولوژیکی است که هویت ملی، اتنیک و یا نژادی را در اساس بنیادین و راهنمای عمل سیاسی و اجتماعی خود قرار می‌دهد. با افول دولت-ملت‌ها، جهانی‌شدن و تشدید اختلاف‌ها و تضادها میان مناطق، ملت‌ها، اتنی‌ها و اقوام مختلف در یک کشور یا منطقه و یا میان کشورها و مناطق، و در اثر وجود نابرابری‌ها، تجاوزها و سلطه‌ها... امروزه ما با رشد و گسترش ناسیونالیسم و جنبش‌های ناسیونالیستی از هر سو روبه‌رو می‌باشیم. ناسیونالیسم انسان‌ها را بر مبنای هویت ملی، اتنیک و قومی‌شان تقسیم و جدا می‌سازد و در نتیجه، هم‌چون توتالیتراریسم و پوپولیسم اما به گونه‌ای دیگر، سلطه و نابرابری و تبعیض را تشدید می‌کند. ناسیونالیسم انسان‌ها را در برابری، بسیارگونگی و تکبودی‌ها یعنی در ویژگی‌های فرهنگی، زبانی، مذهبی، ملیتی، اتنیک، قومی، کشوری، منطقه‌ای و غیره‌ی‌شان به رسمیت نمی‌شناسد. تمایزگذاری ملی، ملیتی، اتنیک... در ناسیونالیسم، عامل برتری و سلطه‌گری بخشی از مردمان بر بخشی دیگر می‌شود، برانگیزنده‌ی جنگ و تجاوزگری در جهان می‌گردد. از این روست که ناسیونالیسم و امانسپاسیون با هم ناسازگاری گوه‌رین دارند.

دین‌سالاری

دین‌سالاری یا تئوکراسی یکی دیگر از دشمنان امروز جنبش رهایی‌خواهی است. گرایش عمومی و مشترک ادیان و مذاهب، در درازای تاریخ، همواره سیادت فراگیر و تام و تمام بر امور دنیوی و انسانی بوده است. تئوکراسی یعنی حاکمیت مطلق و انحصاری دین و دستگاه دین (کشیشان و کلیسا در مسیحیت، روحانیت و مساجد در اسلام و غیره) بر همه ی امور اجتماعی و سیاسی، فردی و جمعی. نمونه‌ی بارز ایران پس از انقلاب ۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی در این کشور نشان می‌دهد که چگونه دین‌سالاری یک سیستم سیاسی - ایدئولوژیکِ تمامیت‌گراست (از نوع توتالیتراریسم اما با سلاح مذهب و دستگاه آن) و می‌تواند کلیت جامعه را زیر سلطه‌ی خود قرار دهد. انسان‌ها، در چنین نظامی و در هیچ جای آن، آزاد و صاحب اختیار و قدرت مستقل و خودمختار در اداره‌ی امور و تعیین سرنوشت خود نیستند. و این همانا موضوعی است که ایمان‌سیاسیون را در تضادی آشفتنی‌ناپذیر با دین‌سالاری قرار می‌دهد.

۴- نتیجه‌گیری: فرایند «دگرگون شدن انقلابی»

رهایش را گفتیم که محصول گسست از دو گونه سیستم سوسیالیستی تاریخی است، که امروزه دیگر پاسخ‌گوی اوضاع و احوال دنیای ما نبوده و باطل می‌باشند. اشاره کردیم که ایمان‌سیاسیون خود را فرایند رهایی از سلطه‌ها چون قدرت‌ها، دولت، حکومت، حاکمیت، سرمایه، مالکیت، حزب-دولت و غیره تعریف و تبیین می‌کند. رهایش، بدین‌سان، مشارکت و همبستگی بسیاران است، در تضادها و تکبودی‌های‌شان، برای ایجاد یک شکل زندگی مکفی، در این جا و از هم اکنون، در آزادی، برابری، خودمختاری، خودگردانی و حفاظت از محیط زیست. در این دیدگاه، نه «مردمی» یگانه و متحد وجود دارد و نه «سوژه» انقلابی یا تاریخی تعیین شده از پیش در شکل طبقه، حزب، لیدر یا خطیب. در این جا هم‌چنین برنامه و سازوکار برای «انقلاب موعود»، تصرف قدرت و اعمال حاکمیت و سلطه‌ای جدید وجود ندارد. با این ویژگی‌ها، ایمان‌سیاسیون امروزه در برابر توتالیتراریسم، پوپولیسم، ناسیونالیسم و دین‌سالاری، که همگی سیستم‌هایی سلطه‌گر هستند، قرار می‌گیرد. در چالش با آنهاست که رهایی‌خواهی باید خود را متمایز سازد و به گونه‌ای ایجاد تبیین و تعریف کند. رهایش، در یک کلام، پدیداری است که می‌توان آن را فرایند پایدار و پایان‌ناپذیر «دگرگون شدن انقلابی»^{۱۲} دانست.

ایمان‌سیاسیون، که از امروز باید آغاز شود و نه در فردایی نامعلوم، امری طولانی، بغرنج و نامحتموم و در حقیقت گونه‌ای «شرط‌بندی» پاسکالی است. با این حال اما، بی‌گمان می‌آرزد که انسان‌ها به خاطر آن تلاش و مبارزه کنند.

پانوشت‌ها

واژه‌های خارجی به زبان فرانسه است

۱- ایمان‌سیاسیون : Émancipation

۲- تکبودی : singularité

۳- جهانی شدن : globalisation, mondialisation

۴- دولت، در هر جای این نوشتار، معادل État (به فرانسوی)، State (به انگلیسی) و Staat (به آلمانی) است، که شامل سه قوای اجرایی، قضایی و مقننه می‌شود. با حکومت Gouvernement اشتباه نشود.

۵- زیست‌سیاسی : Biopolitique

۶- حاکمیت : Souveraineté (فرانسه)، Sovereignty (انگلیسی) و Herrschaft یا Höchste Gewalt (آلمانی).

۷- رخداد : Événement

۸- کار غیر مادی : Travail immatériel

۹- هاتا آرنت، در سیستم توتالیتر - رجوع کنید به کتاب‌نامه.

۱۰- مسیحایی : Messianic

۱۱- دولت - ملت : État-nation

۱۲- دگرگون شدن انقلابی : Devenir révolutionnaire

1. **Alain Badiou**, *Vingt-quatre notes sur les usages du mot « peuple »*. **Qu'est-ce qu'un peuple ?** Fabrique, 2013.
2. **Judith Butler**, « *Nous, le peuple* » : *Réflexions sur la liberté de réunion*. **Qu'est-ce qu'un peuple ?** Idem.
3. **Jacques Rancière**. *L'introuvable populisme*. **Qu'est-ce qu'un peuple ?** Idem.
4. **Michael Haerdtd – Antonio Negri**. *Empire*. Fait et cause. 2000.
5. **Michael Haerdtd – Antonio Negri**. *Multitude*. Fait et cause. 2000.
6. **Michael Haerdtd – Antonio Negri**. *Commonwealth*. Fait et cause. 2000.
7. **Pierre-André Taguieff**. *L'illusion populiste. Essai sur les démagogies de l'âge démocratique*. Flammarion 2002.
8. **Enesto Laclau**. *La raison populiste*. Seuil. 2005.
9. **Étienne Balibar**. *La proposition de l'Égaliberté*. Puf 2012.
10. **Gérard Bras**. *Les voies du peuple. Éléments d'une histoire conceptuelle*. Éditions Amsterdam, 2018.
11. **Catherine Colliot-Thélène – Florent Guénard**. *Peuples et populisme*, Puf, 2014.
12. **Enesto Laclau – Chantal Mouffe**. *Hégémonie et stratégie socialiste*, Les solitaires intempestifs, 2009.
13. **Hannah Arendt**. *Le système totalitaire*, Éditions du Seuil, 1972.